

### متن پرسش

سلام استاد عزیز: ممنون از اینکه هستید خدا رو صد هزار مرتبه شکر. من خیلی علاقه به مباحث شما داشتم و بعد از انتخاب رشته برق توفیق آشنایی با شما رو پیدا کردم بعد از مطالعه بعضی از مباحث علاقمند به تغییر رشته به روحانیت شدم ولی انگار که حسی می‌گفت که علمی که از شما مطرح می‌شد این نیست که مختص روحانیت باشد و می‌شود آن را در اعماق قلب با همین مباحث تا بی کران ها اوج گرفت، بعد از مطالعه انسان و انتخاب برتر و معرفت النفس و حقیقت نوری اهل البیت و برهان صدیقین و حرکت جوهری و مباحث ذیل شخصیت امام خمینی و مکارم اخلاق و برخی جزوات و نهج البلاغه که انگار که همه ی عالم و راه هایش نهج البلاغه است، استاد عزیز دچار احساسی شده ام که خیلی از علایقم برای زندگی مثلاً رویاهایی که برای کار و خرید و ماشین و بسیاری چیزها داشتم تاثیر گذاشته، مثلاً مدام فکر می‌کنم که مرگ با من است ولی نه مرگی که از آن بترسم؛ احساس می‌کنم اگر این حس زیادتر بشود اطرافیانم رنج می‌برند و ببخشید حتی باعث شده مقایسه ای درون خودم نسبت به حتی دوستان مومنم بکنم که چرا اینگونه عمل می‌کنند، ببخشید بطوری این خندیدنها و بازی های دنیایی، سینما، پارک و... خیلی از اینها برایم جذابیت ندارد که مثل بعضی از دوستانم سر و جان برایش بشکنم ولی از این احساس نگرانم که نکند باعث دوری از دوستان و قطع رابطه بشود. شبها موقع خواب یک حسی می‌گویم دیگر امشب می‌میرم و یا موقع نماز، غذا خوردن می‌گویم طوری عمل کن که صحیح باشد و این آخرین زمان های زنده بودنته. ببخشید خیلی پرحرفی کردم حلال کنید.

### متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: در این که انسان وسعتی بیابد و خود را تا ابدیت احساس کند، احساسی بس مبارک و ارزشمند است. ولی با این همه باید با دوستان و خانواده رابطه‌ی عادی خود را حفظ کنید. باید آن‌ها را رعایت کرد و انتظار زیاد از آن‌ها نداشت. به این روایت فکر کنید که مولایمان علی «علیه السلام» در **حکمت ۳۳۳** در تعریف مؤمن فرمودند: **الْمُؤْمِنُ بِشْرُهُ فِي وَجْهِهِ وَ حُرْنُهُ فِي قَلْبِهِ - أَوْسَعُ شَيْءٍ صَدْرًا وَ أَدْلُ شَيْءٍ نَفْسًا - يَكْرَهُ الرِّفْعَةَ وَ يَشْتَأُ السُّمْعَةَ - طَوِيلُ غَمِّهِ بَعِيدُ هَمِّهِ - كَثِيرُ صَمْتِهِ مَشْغُولٌ وَقْتُهُ - شَكُورٌ صَبُورٌ - مَعْمُورٌ بِفِكْرَتِهِ ضَمِينٌ بِخَلَّتِهِ - سَهْلُ الْخَلِيقَةِ لَيْنُ الْعَرِيكَةِ - نَفْسُهُ أَصْلَبُ مِنَ الصَّلْدِ - وَ هُوَ أَدْلُ مِنَ الْعَبْدِ** «شادمانی مؤمن در چهره و غم وی در دل است، سعه صدرش از هر چیز بیشتر، و نفسش از هر چیز خوارتر است، از گردنفرازی بیزار است و خودنمایی را دشمن می‌دارد.

غمش طولانی، همتش والا، خاموشی اش بسیار، و تمام وقتش مشغول است سپاسگزار، و بسی بردبار و در اندیشه فرو رفته است، در دوستی با دیگران امساک می ورزد، خلق و خویش نرم و طبعش رام است. اراده اش از سنگ سخت محکمتر است با این که از برده ای متواضع تر است. موفق باشید